

دکتر مارک جنینگز، مارک، سخنرانی ۱۳، مرقس ۷:۲۴-۸:۱۳، زن فینیقی سوری، ۴۰۰۰

مارک جنینگز و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر مارک جنینگز در حال تدریس در مورد انجیل مرقس است. این جلسه سیزدهم در مورد مرقس زن فینیقی سوری، ۴۰۰۰ است، ۸:۱۳-۷:۲۴.

من دوباره با شما خواهم بود تا به کار بر روی انجیل مرقس ادامه دهیم.

ما در اواسط فصل ۷ انجیل مرقس هستیم و همانطور که امروز پیش می‌رویم و فصل ۷ را تمام می‌کنیم و به فصل ۸ می‌رسیم، به پایان آن بخش اصلی اول انجیل مرقس نزدیک می‌شویم. شاید از سخنرانی آغازین به یاد داشته باشید که انجیل مرقس در نهایت به چهار بخش، اما دو بخش اصلی، تقسیم شده است. بخش اصلی اول همان چیزی است که ما به آن پرداخته‌ایم و در واقع اثبات اقتدار عیسی است.

ما تمام مدت قدرت عیسی را در تقویت آموزه‌ها، معجزات و اعمالش، و همچنین چگونگی تضاد اقتدار او با اقتدار رهبران مذهبی آن زمان، بررسی کرده‌ایم. حتی اخیراً در فصل ۷، وقتی در مورد سرزنش رهبران مذهبی توسط عیسی و روندی که آنها در مورد قربان آغاز کرده بودند، و روشی که آنها حتی درک کرده و اجازه وجود آن را داده بودند، بحث می‌کردیم، در واقع، حتی ممنوعیت پیروی از شریعت را نیز ممکن ساخت. منظوری این است که آنها عملی را تشویق می‌کردند که برخلاف احترام به مادر و پدر بود، و ما شاهد بوده‌ایم که این امر در تمام طول مسیر مؤثر بوده است.

در بخش بعدی فصل ۷، تغییری رخ می‌دهد. این یک رویداد بسیار جالب بین تعامل بین عیسی و این زن اهل فینیقیه سوری است. این اتفاق در مرقس فصل ۷، آیات ۲۴ تا ۳۰ رخ می‌دهد.

من آن را برای شما می‌خوانم و سپس می‌خواهم در مورد آن بحث کنم. عیسی آن مکان را ترک کرد و به نزدیکی صورت رفت. او وارد خانه‌ای شد و نمی‌خواست کسی از این موضوع مطلع شود، با این حال نمی‌توانست حضور خود را مخفی نگه دارد.

در واقع، به محض اینکه از او باخبر شد، زنی که دختر کوچکش گرفتار روح پلید بود، آمد و به پایهای او افتاد. آن زن یونانی و اهل فینیقیه سوری بود. او از عیسی التماس کرد که روح پلید را از دخترش بیرون کند.

به او گفت: «اول بگذار بچه‌ها هر چه می‌خواهند بخورند، چون درست نیست نان بچه‌ها را برداریم و جلوی سگ‌ها بیندازیم.» زن پاسخ داد: «خداوندا، حتی سگ‌های زیر میز هم خرده‌های نان بچه‌ها را می‌خورند.» سپس به او گفت: «برای چنین پاسخی، می‌توانی بروی»

دیو از دخترتان بیرون رفته است. او به خانه رفت و دید که فرزندش روی تخت دراز کشیده و دیو رفته است. خب، از همان ابتدا، این یک روایت شفا بخش معمولی به نظر می‌رسد.

شما همان چیدمانی را دارید که ما به آن عادت داریم. عیسی وارد منطقه‌ای می‌شود، سعی می‌کند مخفیانه وارد شود. توجه کنید که او سعی می‌کند شناخته نشود.

خب به هر جایی که او هست می‌رسد. کسی که به شدت نیازمند است می‌آید و از او کمک می‌خواهد. جنبه‌های جالبی در این ماجرا وجود دارد.

اول از همه، به این فکر کنید که این اتفاق کجا می‌افتد. عیسی جلیل را ترک کرده و حدود 50 کیلومتر به سمت شمال غربی، اگر بخواهید، به صور در دریای مدیترانه می‌رود. این مکانی بود که به خاطر تجارتش شناخته شده بود، به خاطر تجارتش در فینیقیه شناخته شده بود.

البته، تاریخچه بسیار جالبی در مورد این مکان و داستان اسرائیل وجود دارد. داوود و سلیمان با پادشاه صور تجارت می‌کردند. پیامبران نیز به دلیل تکبر و طمع آن، داوری علیه آن را اعلام کردند.

در دوران عهد جدید، این منطقه اغلب به عنوان یکی از دشمنان یهودیان شناخته می‌شد. بنابراین، از نظر جغرافیایی، عیسی وارد منطقه‌ای شده است که از نظر ماهیت، غیریهودی است. او سعی می‌کند خود را بی‌سروصدا نگه دارد، بنابراین این مکان بسیار جالب است.

اما این زن، که آن هم جذاب است، زنی است که به نزد او می‌آید و یونانی است. بنابراین، این [داستان] از موانع اجتماعی که ممکن است وجود داشته باشد، چه از نظر قومیت و چه از نظر جدایی بین یهودی و یونانی، و همچنین زن و مرد، عبور می‌کند. جالب اینجاست که، شاید برای تأکید بیشتر، مرقس او را اهل فینیقیه سوریه می‌نامد.

او تحت حاکمیت سوریه است، اما در عین حال فنیقی نیز هست، بنابراین این اصطلاح به همین دلیل آمده است. متی در واقع او را کنعانی می‌نامد، که یک اصطلاح باستانی قدیمی در مورد ساکنان این منطقه است. بنابراین، او نزد عیسی می‌آید و ناامیدی او کاملاً مشهود است.

او از عیسی التماس می‌کند که دیو را از دخترش بیرون کند. اما نکته جالب اینجاست که عیسی ابتدا با امتناع پاسخ می‌دهد. او به او گفت: «اول بگذار بچه‌ها هر چه می‌خواهند بخورند، زیرا درست نیست نان بچه‌ها را بگیری و جلوی سگ‌ها بیندازی».

این جمله که در ابتدا بسیار عجیب به نظر می‌رسد، ایده پشت آن رابطه بین یهودیان و غیریهودیان است، بنابراین، وقتی عیسی در مورد اینکه ابتدا به کودکان اجازه دهید هر چه می‌خواهند بخورند صحبت می‌کند، منظورش بنی اسرائیل، قوم یهود، است. و این با ایده سگ‌ها تقویت می‌شود.

و سگ‌ها توهین غیرمعمولی نبودند که به غیریهودیان نسبت داده می‌شد، که مشخصه غیریهودیان بود. آنها در تضاد با اسرائیل، سگ خطاب می‌شدند. ما شاهد اتفاق مشابهی هستیم، به عنوان مثال، این لقب در فیلیپیان ۳ آمده است.

به عبارت دیگر، تصویر اینجا مربوط به یک حیوان خانگی نیست. این تصویر باید به عنوان یک توهین تلقی شود. من اخیراً چند سال پیش به مناطق مختلف اروپای شرقی، اطراف مدیترانه، در مقدونیه، بلغارستان و یونان سفر کردم.

یکی از چیزهایی که در سفر به آن مناطق اقتصادی مختلف برایم جذاب بود این بود که مقدونیه از نظر اجتماعی-اقتصادی فقیرتر از بلغارستان بود. در آن زمان، می‌توانستید تمایزی بین بلغارستان و یونان نیز ببینید. و این تمایز را واقعاً در سگ‌ها هم می‌توانستید ببینید. بنابراین، وقتی در مقدونیه بودیم، سگ‌هایی که در آنجا می‌دیدیم اغلب گله‌هایی بودند که پرسه می‌زدند.

آنها به کسی تعلق نداشتند. آنها زباله‌گردهایی بودند که در جاده‌ها بودند. و همه جا بودند.

و آنها معمولاً بسیار لاغر، بسیار استخوانی و بسیار نازیباً بودند. آنها به سطل زباله می‌رفتند. آنها به روش‌های زیادی عمل می‌کردند که مثلاً ممکن است ما آنها را با موش‌ها مرتبط بدانیم.

وقتی به بلغارستان نقل مکان کردیم، هنوز در بعضی محله‌ها این سگ‌ها وجود داشتند، اما در محله‌های دیگر، سگ‌ها را نمی‌دیدید. سپس به بخش‌هایی از یونان که در آن بودیم، رسیدیم. ما در تمام یونان نبودیم، اما در بخش‌هایی که بودیم، آن زمان بود که سگ‌ها را به عنوان حیوان خانگی دیدیم.

بنابراین، تقریباً می‌شد آن را به عنوان مکانی حدود ۱۰ سال پیش دید؛ با تغییر ثروت یک منطقه، می‌توانستید انعکاس آن را در سگ‌ها ببینید. و در اینجا، آن عنصر سگ زباله‌گرد، آن کسی که در زباله‌ها ریشه می‌دواند و غیره، ایده پشت این توهین است. در این فرهنگ باستانی، داشتن سگ به عنوان حیوان خانگی برای یهودیان بسیار بعید بود.

بنابراین، اگر بخواهیم این را مثبت بنامیم، این یک جمله‌ی مثبت نیست. حالا سوال این می‌شود که آیا عیسی با او شوخی می‌کرده یا اینکه در اینجا یک امتناع وجود دارد؟ و جالب است زیرا در مورد این جمله بحثی وجود دارد. یک بگو مگو و بحث و جدل وجود دارد.

و چیزی که برای من جذاب است تقریباً در تمام تبدلات دیالوگی است که در آن کسی، ما به کسی که به عیسی نزدیک می‌شود و او را به چالش می‌کشد عادت کرده‌ایم، معمولاً اگر بخواهید، عیسی برنده می‌شود. اما در اینجا، به نظر می‌رسد که زن اهل فینیقیه بهترین برداشت را از عیسی می‌کند. و من فکر می‌کنم، اگر انجیل مرقس را به درستی خوانده باشیم، دوباره این نیاز به شواهد قوی از ایمان وجود دارد.

این به سادگی به ذهن او خطور می‌کند که از او معجزه‌ای می‌خواهد، اینکه عیسی می‌خواهد چیزهای بیشتری از او بیرون بکشد. و اگر اینجا عمداً قصد و غرضی وجود داشته باشد، حتی این جمله در مورد کودکان، نان و سگ‌ها نیز قابل مشاهده است. و بنابراین، زن پاسخ می‌دهد: خدایا، حتی سگ‌های زیر میز هم خرده‌های غذایی کودکان را می‌خورند.

و من فکر می‌کنم منظور او این است که منظور عیسی را می‌فهمد، اینکه او یهودی است. او ابتدا به یهودیت و سپس به ایده غیریهودیان روی می‌آورد، شاید، اما او یهودی است. و اینکه او اینجا در درجه اول با یهودیان در تعامل است.

در واقع، این مأموریتی بود که او به شاگردان داد. همانطور که آنها به خانه‌های یهودیان می‌رفتند. اشاراتی به مأموریت غیریهودیان وجود داشته است، اما در درجه اول، او بیشتر در اطراف جلیل بوده است.

و من فکر می‌کنم واکنش او این است که می‌خواهد از او جدا شود. فقط برای اینکه ببیند او چقدر قوی حاضر است به عیسی اعتماد کند، ایمان و ناامیدی خود را ابراز کند. و بنابراین وقتی او پاسخ می‌دهد، حتی سگ‌های زیر میز هم خرده‌های غذایی بچه‌ها را می‌خورند، توجه کنید که یک عبارت بسیار قوی از فروتنی در آنجا وجود دارد.

او نمی‌گوید، چطور جرأت می‌کنی من را سگ صدا بزنی، چطور جرأت می‌کنی یهودیان را در مقابل یونانیان با چنین عبارتی معرفی کنی. او اینجا نمی‌نشیند و نمی‌گوید، من مهم هستم، به حرف من گوش کن، ارزش در عوض، می‌گوید، اما بله، حتی سگ‌ها هم می‌توانند خرده نان بگیرند.

و تقریباً نوعی پذیرش، اگر بخواهید، از گفته عیسی وجود دارد. و سپس او به او گفت، برای چنین پاسخی. و من فکر می‌کنم این مهم است زیرا آنچه عیسی معمولاً تأیید می‌کند، ایمان است.

ما این را در سراسر انجیل مرقس دیده‌ایم، به خاطر ایمان شما، برای ایمان شما و غیره. و بنابراین، من فکر می‌کنم برای چنین پاسخی، باید درک کنیم که چنین پاسخی، اعلام ایمان است. این ابراز وابستگی کامل به عیسی و فروتنی در برابر عیسی، به رسمیت شناختن اقتدار اوست.

و او گفت، برای چنین پاسخی، می‌توانی بروی. دیو دختری را ترک کرده است. بنابراین، چه این یک بحث جدی بوده باشد و چه یک بازیگوشی، حس آن یکسان است. و شما اینجا، این عبارت زیبا را دارید.

او به خانه رفت و دید که فرزندش روی تخت دراز کشیده و دیو از او رفته است. بنابراین، همین امر در مورد فوری بودن آن نیز صادق است. شما این عبارت را دارید که چگونه آنچه عیسی برای یهودیان رنج دیده انجام داده است، برای غیریهودیان نیز انجام می‌دهد.

زن اهل فینیقیه‌ی سوریه در اینجا یک تأیید بسیار قوی و مثبت دریافت می‌کند. توجه داشته باشید که در اینجا هیچ عمل جداگانه‌ای انجام نشده است. هیچ مکاشفه‌ی متفاوتی وجود ندارد که نشان دهد بیرون رفتن دیو از دخترش، به کاری که عیسی با قوم اسرائیل، یعنی کودکان، انجام می‌داد، می‌پیوندد.

همچنین، در اینجا، او به نمایندگی از سگ‌ها، یعنی غیریهودیان، همین کار را با هر دو انجام می‌دهد. و من فکر می‌کنم این نشان می‌دهد که جدایی کودکان و سگ‌ها، حتی اگر بتوانیم از این اصطلاحات استفاده کنیم، در حال از بین رفتن است. اینکه دریافت آنها همان عمل فیض است.

و احتمالاً شایان ذکر است که چنین جمله مثبتی در مورد یک زن غیریهودی اگر از یک مرد یهودی صادر می‌شد، بسیار رسواکننده می‌بود. و بنابراین، این عمل معجزه‌آسا، که بدین ترتیب دیو را از دختر بیرون می‌آورد، آن جنبه از آن تقریباً خاموش است. وقتی به سایر جن‌گیری‌هایی که شیاطین در آنها درگیر یا بحث کرده‌اند فکر می‌کنید، یک لشکر دارید؛ چه ربطی به ما دارید؟ و جایی که معجزه، بی‌واسطگی معجزه، سکوت کرده‌اند فکر می‌کنید، کنید، پریشانی آن.

اینجا، ماجرای تسخیر شدن واقعی ساکت است. جن‌گیری خاموش است. چیزی که مورد تأکید قرار می‌گیرد دیالوگ است.

گفتگوی بین زن فینیقی سوری و عیسی. و بنابراین، چیزی که مرقس به آن اشاره می‌کند این است که من نمی‌خواهم شما جن‌گیری را ببینید. من می‌خواهم شما ببینید که عیسی عمداً به منطقه‌ای غیریهودی رفته است، و اکنون ایمان این زن را پذیرفته و تأیید و تصدیق می‌کند.

این استرسی است که ما می‌بینیم. این زمینه را برای معجزه بعدی که رخ می‌دهد، فراهم می‌کند. بنابراین شما این سلسله معجزات را دارید که در حال رخ دادن هستند.

و وقتی شفای یک مرد کر و لال را می‌بینیم، می‌خواهم کمی این موضوع را بررسی کنم، از مرقس ۷، آیه ۳۱ تا آیه ۳۷ شروع می‌کنم. سپس عیسی از مجاورت صور خارج شد و از طریق صیدا به دریای جلیل و منطقه دکاپولیس رفت. من قصد دارم در مورد آن سفر صحبت کنم زیرا از نظر جغرافیایی پیشرفت بسیار جالبی است.

در آنجا، عده‌ای مردی را که ناشنوا بود و به سختی می‌توانست صحبت کند، نزد او آوردند. و از عیسی التماس کردند که دست خود را بر او بگذارد. پس او را از میان جمعیت به کناری برد.

عیسی انگشتان خود را در گوش‌های مرد گذاشت. سپس آب دهان انداخت و زبان مرد را لمس کرد. به «آسمان نگاه کرد و با آهی عمیق به او گفت»: «افتا»، یعنی «باز باش».

در این هنگام، گوش‌های آن مرد باز شد. زبانش باز شد و توانست به طور واضح صحبت کند. عیسی به آنها دستور داد که به کسی چیزی نگویند، اما هر چه بیشتر به کسی می‌گفت، آنها بیشتر در مورد آن صحبت می‌کردند.

مردم غرق در حیرت شدند. آنها می‌گفتند: «او همه کارها را به خوبی انجام داده است. او حتی ناشنویان را شنوا و لالان را گویا می‌کند».

جالب است که وقتی به این موضوع نگاه می‌کنیم، عناصر جذابی در این شفا وجود دارد. اول از همه، شفای این مرد، او هم از نظر شنوایی و هم از نظر گفتاری مشکل دارد. و این روایت هیچ مشابه واقعی در سایر انجیل‌ها ندارد.

در متی ۲۹:۱۵-۳۱ خلاصه‌ای وجود دارد که شاید این را هم در آن بگنجانند. اما به نظر می‌رسد اینجا در انجیل مرقس واقعاً منحصر به فرد است. و فکر می‌کنم نکته جالب این است که وقتی به این موضوع نگاه می‌کنیم، این اتفاق در منطقه دکاپولیس رخ می‌دهد.

این اولین باری نیست که ما این مکان جغرافیایی، این منطقه از شهرها، این منطقه غیریهودی، عمدتاً غیریهودی را داریم. ما این را در لژیون، اخراج ارواح شیطانی دیدیم. و به یاد بیاورید که در آنجا واکنش به عیسی مسیح به هیچ وجه مهمان‌نوازانه نبود.

به یاد بیاورید که او این جن‌گیری بزرگ را انجام داده بود و این مرد حالا عقلش کامل بود. و در این میان مردم می‌آیند و می‌بینند چه اتفاقی افتاده است. آنها خوک‌ها را می‌بینند.

به یاد داشته باشید، عیسی اجازه داده بود که شیاطین به درون خوک‌ها بروند. و سپس گله فرو ریخت. آنها همه این اتفاقات را می‌بینند و از عیسی می‌خواهند که آنجا را ترک کند.

در واقع، مرد اکنون شفا یافته آرزو دارد که با عیسی بیاید. عیسی، با کمال تعجب، می‌گوید نه، اما به او می‌گوید که برود و به مردم بگوید چه اتفاقی افتاده است.

خب، این از چند جهت تعجب‌آور بود. یکی اینکه فکر می‌کردید عیسی به جای اینکه به او بگوید بماند، می‌گفت بله، بیا. اما همچنین عیسی معمولاً به مردم می‌گفت که در مورد چنین اعمالی سکوت کنند.

اما او به این مرد گفته بود که برود و به همه بگوید. و به نظر می‌رسد که این مرد موفق بوده است. اینکه حداقل از آنچه آن مرد می‌گفت، استقبال مثبتی از سوی غیریهودیان صورت گرفته است.

و بنابراین، اگر آنچه را که در این بیانیه مثبت با زن فیینیقی سوری اتفاق می‌افتاد در نظر بگیرید، و سپس او حتی بیشتر به قلب منطقه غیریهودی، به نقطه‌ای در دکاپولیس، نقل مکان کرد، و این استقبال مثبت عظیم را دریافت کرد. به نظر من بهترین راه برای توضیح این استقبال مثبت این است که از زمان جن‌گیری شگفت‌انگیز، شایعاتی در مورد او وجود داشته است. آن دیوزده اخبار را پخش می‌کرد و مردم به روشی بسیار مشابه آنچه در جلیل دیدیم، هیجان‌زده می‌شدند.

خب، اشاره کردم که جغرافیا اینجا خیلی جالب است. یکی از چیزهایی که معمولاً در مورد زندگی در این سمت ۲۰۰۰ سال از این وقایع خوب است این است که ما تقریباً هیچ درکی از نقشه نداریم. در واقع، من اغلب به دانش آموزان توصیه می‌کنم وقتی کتاب مقدس را می‌خوانند، با آن آشنا باشند و یک نقشه همراه خود داشته باشند تا بتوانند ببینند اتفاقات مختلف کجا رخ می‌دهد.

و اگر به توصیف مرقس از سفر عیسی در آیه ۳۱ نگاه کنید، او از نزدیکی صور خارج شد، از طریق صیدون به سمت دریای جلیل و به منطقه دکاپولیس رفت. خب، این بدان معناست که عیسی حدود ۲۰ مایل به سمت شمال به صیدون سفر می‌کند، سپس از طریق جنوب شرقی از رودخانه انت عبور می‌کند و از آنجا، از طریق قیصریه فیلیپی به دکاپولیس در سمت شرق جلیل می‌رود. این تقریباً یک سفر نعل اسبی شکل است، حدود ۱۲۰ مایل.

یکی از مفسران آن را اینگونه توصیف کرد: برای کسانی که با جغرافیای ایالات متحده آشنا هستند، این مانند رفتن از واشنگتن دی سی به ریچموند، ویرجینیا از طریق فیلادلفیا است. این به سختی یک مسیر مستقیم و ضروری است. حال، بسیاری از محققان گفته‌اند که این موضوع صحت آن را زیر سوال می‌برد، یا اینکه مرقس از جغرافیای واقعی بی‌اطلاع است یا وقایع مختلف را با هم ترکیب می‌کند.

من در واقع فکر می‌کنم قضیه برعکس است. اینکه عجیب بودن، نشان دهنده دقت است. اینکه نشان می‌دهد عیسی در سرزمین‌های غیریهودی، فعالیت تبلیغی بسیار مشابهی را که در جلیل انجام می‌داد، انجام می‌داد.

اینکه وقتی او در جلیل بود، دائماً در حال حرکت بود. و اینجا، در این مناطق غیریهودی، او همین کار را انجام می‌دهد. او دائماً در حال حرکت است.

در واقع، به نظر من چنین سفری به مناطق غیریهودی برای انجام این نوع سفر، نشان دهنده یک شمول هدفمند است، اینکه او می‌خواهد عمیق‌تر به منطقه غیریهودی برود. نکته منحصر به فرد دیگر، توصیفی است که از این مرد داریم. کسی که نمی‌تواند بشنود و همچنین نمی‌تواند صحبت کند.

و اینکه مرقس می‌خواهد روشن کند که ما درک می‌کنیم این معجزه خاص رخ داده است. به یاد داشته باشید، مرقس انتخاب می‌کند. عیسی معجزات بسیار بسیار زیادی انجام می‌دهد.

و بنابراین اینطور نیست که مرقس فهرستی انحصاری ارائه می‌دهد. او انتخاب می‌کند که کدام معجزات را ارائه دهد. و سخت است که فکر نکنیم این معجزه، این شفای مردی که لال بود، اشعیا ۶:۳۵ را در ذهن ندارد. صحبت از زمانی است که لنگان مانند آهو جست و خیز می‌کنند و لالان فریاد شادی سر می‌دهند.

وقتی زبان‌ها باز شوند و از شادی فریاد بزنند، آب در بیابان و نهرها در صحرا جاری خواهد شد. اینکه در اینجا تأکید بر این است که لال‌ها بتوانند صحبت کنند. شاید این نیز گواهی بر این باشد که آنچه اشعیا در باب ۳۵ از آن صحبت کرده است، اکنون با عیسی به وقوع می‌پیوندد.

جزئیات جذابی در مورد این معجزه وجود دارد. اگر فقط به این فکر کنید که چقدر کم در مورد جن‌گیری واقعی و اینکه چگونه عیسی، به همراه زن سوری فینیقی، از راه دور شفا داد، صحبت شده است. حتی ندیدم.

همین الان گفتم، دیو از دخترتان بیرون رفته. و بعد مدرکش را داریم، اینکه او روی تخت دراز کشیده و مادرش شهادت می‌دهد. اما این از فاصله خیلی دوری است.

اینجا، این معجزه خیلی متفاوت اتفاق می افتد. به چیزی که می بینیم توجه کنید. او انگشتانش را در گوش های مرد فرو می کند.

یک تف هم در کار است. او زبان مرد را لمس می کند. به آسمان نگاه می کند.

او آهی عمیق می کشد و سپس می گوید، پذیرا باشید. در واقع ما قبل از ترجمه ی آن، متن آرامی را دریافت می کنیم. این تنها جایی در انجیل مرقس است که چنین لمس مستقیم عضوی مانند زبان را می بینیم.

این یکی از محدود جاهایی است که تف می کنیم. واقعاً با چشمان نابینا هم این کار را می کنیم. اما اینجا، این نحوه ی استفاده از این تف، جایی که انگشتانش را در گوش مرد فرو می کند، این ناشنوایی محسوب می شود. و سپس تف می کند و زبان مرد را لمس می کند.

به نظر می رسد چه پاسخ عجیبی. برخی استدلال کرده اند که قرار دادن انگشتان در گوش ها برای ایجاد روزنه بوده تا دیوی که باعث ناشنوایی شده بود، راهی برای خروج داشته باشد. به نظر می رسد این گفته به سختی توسط انجیل مرقس تأیید می شود.

ایده تف انداختن از این نظر مورد بحث قرار گرفته است که آیا این یک وسیله جادویی بوده که اینجا بوده است و عیسی یک جادوگر است. اما باز هم، ما ندیده ایم که عیسی از آن نوع رفتاری که گاهی اوقات در دنیای باستان دیده می شود، پیروی کند. برخی دیگر استدلال کرده اند که این نوع فعالیت چیزی است که یک غیریهودی انتظار دارد، و بنابراین عیسی کاری را انجام می دهد که ممکن است مناسب یک غیریهودی باشد.

جالب اینجاست که زن اهل فینیقیه ی سوریه از اینکه عیسی برای خطاب فیزیکی به دخترش نیامده، بسیار راضی به نظر می رسد. راستش را بخواهید، از بسیاری جهات، فهمیدن اینکه چرا عیسی آب دهان و لمس زبان را انجام می دهد، دشوار است. من فکر می کنم قبل از اینکه بیش از حد به آن اهمیت بدهیم، باید مراقب باشیم.

فکر می کنم یکی از چیزهایی که اینجا نشان می دهد این است که اینجا تصویری از عیسی مسیح وجود دارد که در حال تمیز کردن یا راه انداختن چیزهایی است که شکسته بودند. اینکه آب دهان عیسی این ایده را دارد که چیزی از جانب او اکنون به این مرد می رود و او را احیا می کند. اگر این درست باشد، فکر می کنم باید در اینجا مراقب باشیم.

این کمی به آن جنبه ی مذهبی می دهد، یا شاید حتی پیش زمینه ای از قربانی خونین عیسی باشد. از یک طرف تسلی خاطر من این است که بگویم عیسی عمداً این کار را به این شکل انجام می دهد. او دلیلی برای انجام این کار به این شکل دارد.

اگر می خواست، می توانست این کار را از دور انجام دهد. اما او آن شخص را به بیرون از جمعیت، دور از جمعیت آورد و عمداً کاری را به گوش ها و کاری را به زبان انجام داد. حتی اگر معنی آن برای ما از بین برود، فرض می کنیم که دلیلی برای آن وجود داشته است.

شاید صرفاً برای انجام کاری بوده که در فرهنگ بومی غیریهودیان منطقی به نظر می رسیده است. زبان آرامی که اینجا استفاده شده احتمالاً به دلیل تأکید بر ماهیت به یاد ماندنی این معجزه است. فکر نمی کنم، رک و صریح باشید، فکر نمی کنم این نوعی فرمول جادویی باشد که او بیان می کند.

حتی ممکن است نشان‌دهنده‌ی آن خاطره باشد. اما به نظر من، توجه را به این واقعیت جلب می‌کند که عیسی یهودی است. نوعی یهودیت در او وجود دارد که اکنون به زبان آرامی صحبت می‌کند و این موضوع حتی در سرزمین‌های غیریهودی نیز مورد تأکید قرار می‌گیرد.

می‌دانید، وقتی به این موضوع نگاه می‌کنیم، فکر می‌کنم اشاره‌ای به اشعیا وجود دارد که من هم به آن اشاره کردم، اما سخت است که اشاره‌ای به خروج ۴:۱۱ را از دست ندهیم. جایی که خداوند به موسی می‌گوید این زمینه‌ای است که موسی نمی‌خواهد سخنگو باشد، می‌گوید که او بی‌ارزش است و درباره گفتار خود صحبت می‌کند. خداوند به موسی می‌گوید، چه کسی به انسان‌ها زبان داده است؟ چه کسی آنها را کر یا لال می‌کند؟ چه کسی به آنها بینایی یا نابینا می‌دهد؟ آیا من، خداوند، نیستم؟ بنابراین، ما این ایده خاموشی را داریم، عیسی همان کاری را انجام می‌دهد که در سراسر مرقس دیده‌ایم، انجام کاری که خدا انجام می‌دهد، از بی‌صدا کردن آنچه که بی‌صدا شده است. حالا، وقتی به این موضوع فکر می‌کنیم، چیزی، کمی تغییر وجود دارد.

دفعه‌ی پیش که عیسی این معجزه‌ی بزرگ را در آن منطقه انجام داد، یعنی جن‌گیری لژیون، را به یاد دارید؟ عیسی به آن مرد نگفت که ساکت باشد. اما اینجا، در آیات ۳۶ و ۳۷، عیسی به آنها دستور داد که به کسی چیزی نگویند.

او به آنها دستور داد که به کسی چیزی نگویند. اما هر چه بیشتر این کار را می‌کرد، آنها بیشتر در مورد آن صحبت می‌کردند. مردم غرق در حیرت شده بودند.

آنها گفتند که او همه کارها را به خوبی انجام داده است. او حتی ناشنویان را شنوا و لالان را گویا می‌کند. ما کمی در مورد این صحبت کردیم که چگونه عیسی تمایز بین یهودی و غیر یهودی را از بین می‌برد.

در اینجا، ما همچنین واکنش عیسی به این معجزه را می‌بینیم، و سپس واکنش مردم به عیسی، نیز نشانه‌ای از لغو این تمایز است. اول، آنها چگونه عمل می‌کنند؟ آنها شگفت‌زده هستند. آنها به همان شکلی شگفت‌زده هستند که جمعیت یهودیان شگفت‌زده شدند.

آنها از معجزات شگفت‌زده شدند. اما چیزی که اکنون برداشت می‌کنیم این است که این شگفتی نشانه‌ای از ایمان به عیسی یا درک درست از شخصیت عیسی نیست، بلکه شگفتی از توانایی‌های اوست. جمعیت غیریهودیان اکنون بسیار شبیه جمعیت یهودیان است.

اما همچنین، در اینجا این فرمان سکوت را می‌بینیم. در حالی که قبلاً این فرمان وجود نداشت، اکنون این فرمان وجود دارد. این واقعیت که عیسی این فرمان را در سرزمین‌های غیریهودی می‌دهد، معمولاً چیزی نیست که ما دیده‌ایم.

معمولاً دستور سکوت در محافل یهودی صادر می‌شود. من تعجب می‌کنم که آیا آنچه در اینجا می‌بینیم این است که عیسی بار دیگر سعی دارد محبوبیت چشمگیری را که در حال رخ دادن است، تضعیف کند. تلاشی برای به حداقل رساندن جمعیت وجود دارد.

این منطقی است زیرا می‌دانیم وقتی عیسی وارد این منطقه شد، حتی با زن فینیقی سوری هم‌خانه شد، سعی کرد مخفیانه باشد. او سعی کرده بود حضورش در آنجا را تا حدودی ناشناخته نگه دارد. اکنون می‌خواهم به فصل ۸ انجیل مرقس بپردازم. دوباره، اکنون به انتهای این بخش اصلی اول می‌رسیم.

ما هنوز با سرزمین‌های غیریهودی سروکار داریم. ما ادامه‌ی داستانی را که در حال وقوع است، دنبال می‌کنیم. می‌خواهم به نه‌آیه‌ی اول نگاهی بیندازم.

کمی بیشتر به آیه ۱۰ می‌پردازم. متوجه شباهت‌های چشمگیری بین این روایت و آنچه قبلاً داشتیم، خواهید شد. در آن روزها، جمعیت زیادی دیگر جمع شدند

چون چیزی نخورده بودند، عیسی شاگردانش را فراخواند و گفت: «من بر این مردم دل می‌سوزم. آنها سه روز است که با من هستند و چیزی برای خوردن ندارند. اگر آنها را گرسنه به خانه بفرستم، در راه از حال خواهند رفت، زیرا برخی از آنها از راه دوری آمده‌اند»

شاگردانش پاسخ دادند، اما در این مکان دورافتاده یا بیابان، از کجا کسی می‌تواند نان کافی برای سیر کردن آنها پیدا کند؟ چند نان دارید؟ عیسی پرسید. آنها پاسخ دادند: هفت نان. او به جمعیت گفت که روی زمین بنشینند.

چون هفت نان را گرفت و شکرگزاری کرد، آنها را پاره کرد و به شاگردانش داد تا پیش مردم بگذارند و آنها نیز چنین کردند. چند ماهی کوچک نیز داشتند. او برای آنها نیز شکرگزاری کرد و به شاگردانش فرمود تا آنها را تقسیم کنند.

مردم خوردند و سیر شدند. پس از آن، شاگردان هفت سبد پر از تکه‌های نان باقی‌مانده برداشتند. حدود چهار هزار نفر در آنجا حضور داشتند.

و پس از مرخص کردن آنها، به همراه شاگردانش سوار قایق شد و به منطقه دالمانوتا رفت. حال، اغلب بحث می‌شود که این نسخه دوم همان رویداد است. اینکه، درست همانطور که قبلاً پنج هزار نفر را تغذیه کردیم، اکنون چهار هزار نفر را تغذیه می‌کنیم.

و اینکه آنچه اتفاق افتاده، یک داستان خاص است که با گذر از سنت شفاهی، به دو روایت جداگانه تبدیل شده که سپس مرقس آن را در انجیل خود آورده است. آنها به نوعی به رویدادهای جداگانه تبدیل شده‌اند. و وقتی به آنها نگاه می‌کنید، واقعاً شباهت‌هایی وجود دارد.

اول از همه، هر دو «تغذیه معجزه‌آسا» هستند. هر دو در منطقه‌ای دورافتاده اتفاق می‌افتند. هر دو این سوال را دارند که چند نان دارید؟ دستور مشابهی برای تکیه دادن وجود دارد.

دعا و مشارکت شاگردان مشابه است. کلمات و نحوه‌ی پذیرایی به یک ترتیب هستند. همچنین عبارت «مردم غذا خوردند و سیر شدند» نیز وجود دارد.

این اتفاق در هر دو رخ می‌دهد. غذاهای مانده جمع شدند. در پایان جمعیت را می‌بینیم که راه را باز می‌کنند. و عیسی سوار قایق می‌شود.

خیلی‌ها این شباهت‌ها را می‌بینند و می‌گویند داستان یکی است. اما تفاوت‌های مهمی هم وجود دارد که باید آنها را هم در نظر بگیریم. پنج نان و دو ماهی در مقابل هفت نان و چند ماهی.

و آنها به ترتیب یکسانی ارائه نشده‌اند. و حتی زبانی که برای ماهی استفاده می‌شود کلمه‌ای متفاوت است. این کلمه شکل مصغر کلمه در یونانی است.

و منظور از تعداد کم ماهی احتمالاً ماهی کوچکتری بوده است. برخی حدس زده‌اند که منظور نوعی ماهی ساردین بوده است. تعداد افراد متفاوت است.

در شمارش اول، ۵۰۰۰ مرد بودند، که یعنی احتمالاً تعدادشان حتی بیشتر از این هم بوده است. در اینجا، در مجموع ۴۰۰۰ نفر هستند. در شمارش اول، ۵۰۰۰ نفر برای یک روز با عیسی آنجا هستند.

اینجا سه روز گذشته است. در روز اول بهار بود. شما به چمن سبز اشاره کردید که فکر می‌کنم اشاره‌ای به مزامیر بود.

اینجا، هیچ اشاره‌ای به چمن سبز یا هیچ فصلی نشده است. در اولی، افراد قبل از اینکه به آنها غذا داده شود، در گروه‌بندی‌های بسیار مشخصی قرار می‌گیرند، اما در این یکی اینطور نیست.

تعداد باقیمانده‌ها بین اولی و این یکی متفاوت است. و حتی مهم‌تر اینکه، در اولی، عیسی دلسوزی می‌کند زیرا آنها گوسفندانی بی‌شبان هستند. در اینجا عیسی بر جمعیت، بر جمع، دلسوزی می‌کند زیرا آنها سه روز بدون غذا آنجا بوده‌اند.

هیچ اشاره‌ای به گوسفندان بدون چوپان نشده است. در مورد دوم، عیسی بسیار برجسته‌تر است. به یاد داشته باشید که در مورد خوراک دادن اول، شاگردان از کار خدمت خود فارغ شده بودند، جایی که آنها همان کارهایی را انجام می‌دادند که عیسی انجام داده بود.

شاگردان مشکل را تشخیص دادند، مردم به غذا نیاز دارند و نزد عیسی آمدند. عیسی به آنها می‌گوید که این کار را انجام دهند، و این زمانی است که آنها حتی از در نظر گرفتن آن ناتوان نشان می‌دهند. در اینجا عیسی است که نیاز را تشخیص می‌دهد.

عیسی بسیار برجسته‌تر است. این شاگردان نیستند که با مشکل نزد عیسی می‌آیند. عیسی در اینجا به جای پاسخ دادن، هدایت می‌کند.

همه اینها نشان می‌دهد که این یک معجزه متفاوت است. یکی از مواردی که به ایده سنت شفاهی برمی‌گردد این استدلال است که شما یک رویداد واحد دارید که اکنون به رویدادی جداگانه تبدیل شده است. یکی از مشکلات این استدلال در سنت شفاهی است، یکی از جنبه‌هایی که به معنای ثابت بودن اعداد است.

اعداد معمولاً در سنت شفاهی یک تکیه‌گاه قوی بودند. انتظار نمی‌رود که ۵۰۰۰ تبدیل به ۴۰۰۰، ۵ نان تبدیل به ۷ نان، ۲ ماهی تبدیل به چند ماهی، ۱ روز تبدیل به ۳ روز شود. در حالی که جنبه‌های مختلف دیگر سنت شفاهی گاهی اوقات تغییر شکل می‌دادند، اعداد معمولاً یک عنصر ثابت قوی بودند، حداقل از آنچه ما توانسته‌ایم جمع‌آوری کنیم.

فکر می‌کنم وقتی به این موضوع نگاه می‌کنیم، چیزی که می‌بینیم این است که روایت متفاوتی داریم. حالا، از این شباهت‌ها چه برداشتی می‌کنیم؟ فکر می‌کنم مرقس در این شباهت‌ها بسیار هدفمند است. مرقس در این بخش از بحث خود بر از بین رفتن مرز بین یهودی و غیریهودی تأکید کرده است.

او هم در مورد تعامل با زن اهل فیلیقیه و هم حتی در شفای کر و لال، بر این موضوع تأکید داشته و فکر می‌کنم آن را با اشعیا و شاید حتی خروج مرتبط می‌کند. اگر بخواهید، این موضوع کمی ساده‌تر شده است. غذا دادن به ۴۰۰۰ نفر همچنین راهی برای نشان دادن شباهت زیاد نحوه پاسخگویی عیسی به نیازهای غیریهودیان و همچنین پاسخگویی او به نیازهای یهودیان است.

بنابراین، فکر نمی‌کنم تصادفی باشد که او برای بار دوم غذا می‌خورد. برخی از چیزهایی که در اینجا برجسته می‌شوند، همانطور که این متن را بررسی می‌کنیم، این است که توجه داشته باشید که این جمعیت، طبیعت ناامید غیریهودیان را دارند. آنها سه روز با عیسی بوده‌اند و چیزی برای خوردن ندارند.

این فراتر از گرسنگی صرف است. حالا به طور قابل توجهی به گرسنگی تبدیل شده است. هر غذایی که می‌توانستند با خود بیاورند، اگر چیزی با خود آورده باشند، آن را تمام کرده‌اند.

برخی حتی مسافت‌های طولانی را پیموده‌اند. بنابراین، تأکیدی بر نیاز مبرم آنها وجود دارد. بار دیگر، شاگردان بی‌حسی معنوی نشان می‌دهند، نه بی‌حسی فرهنگی، بلکه بی‌حسی معنوی.

وقتی عیسی نگران وضعیت جسمی آنها و این واقعیت است که با این وضعیت گرسنگی فعلی‌شان نمی‌توانند تا خانه بروند، شاگردان دوباره می‌پرسند، خب، از کجا می‌توان نان کافی برای سیر کردن آنها پیدا کرد؟ اغلب پرسیده می‌شود، خب، این بحث مطرح می‌شود، چطور شاگردان می‌توانستند اینقدر احمق باشند؟ اگر آنها شاهد سیر کردن ۵۰۰۰ نفر نبودند؟ آیا طبیعتاً نمی‌توانستند فرض کنند که اینجا هم چنین سیر کردن شگفت‌انگیزی وجود خواهد داشت؟ خب، من فقط برای یک لحظه از پاسخ دادن به این سوال خودداری می‌کنم، چون فکر می‌کنم مرقس می‌خواهد خواننده هم بی‌رسد، چطور ممکن است که شاگردان به یاد بیاورند، جمع نشوند، انتظار نداشته باشند که عیسی معجزه‌ای انجام دهد؟ من فکر می‌کنم که حتی ساختار این متن به این صورت است که مرقس می‌خواهد ما این سوال را در مورد شاگردان پرسیم، زیرا در قسمت‌هایی که قرار است اتفاق بیفتد، فکر می‌کنم او شروع به پاسخ دادن به این سوال می‌کند. می‌دانید اینجا هم جایی است که فکر می‌کنم باید در مورد اعداد و اهمیت دادن بیش از حد به ماهیت نمادین اعداد مراقب باشیم. فکر می‌کنم وقتی داشتیم به موضوع غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر نگاه می‌کردیم، اگر یادتان باشد وقتی در مورد غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر بحث کردیم، به نظرم اشارات فراوان و قابل توجهی به داستان اسرائیل وجود داشت.

شما تصاویر خروج را داشتید، غذا دادن به طور معجزه‌آسا درست در بیابان را داشتید، قرار دادن گروه‌های منظم را داشتید، که به نظر من توجه را به خدا جلب می‌کند و اسرائیل را به طور منظم سازماندهی می‌کند. شما ۱۲ سبد را داشتید، فکر می‌کنم ۱۲ در آن زمینه مهم است. در اینجا، هیچ یک از آن جنبه‌های دیگر را ندارید؛ هیچ نماد دیگری ندارید که ممکن است از بررسی اهمیت یک عدد پشتیبانی کند.

و بنابراین وقتی عدد ۷ را می‌بینیم، چند نان دارید؟ هفت. فکر می‌کنم قبل از اینکه آن ۷ را بسازیم باید خیلی مردد باشیم، زیرا ۷ یک عدد الهیاتی است قبل از اینکه آن ۷ را به نوعی حامل معنای دیگری کنیم. چون فکر نمی‌کنم شواهد زیادی از معانی دیگر دخیل داشته باشیم که ممکن است از این موضوع پشتیبانی کند.

البته شباهت این است که همه سیر شدند و سیر شدند. و اگر این اطعام‌ها، این اطعام‌های معجزه‌آسا، این ایده ضیافت مسیحایی، از تدارکات مسیحایی را دارند، پس آنچه اطعام ۴۰۰۰ نفر نشان می‌دهد این است که اگرچه دلسوزی عیسی برای آنها متفاوت است، اما به دلیل گرسنگی آنهاست، نه به این دلیل که آنها مانند گوسفندان اسرائیل بدون چوپان رنج می‌کشند، اما نتیجه همچنان یکسان است، که همان شرکت آنها در ضیافت مسیحایی، شرکت در فراوانی عظیمی است که مسیح فراهم می‌کند، تا حد رضایت کامل. حتی اگر ابتدا ایده کودکان و سپس ایده سگ مطرح بوده باشد، آنچه کودکان و سگ‌ها از آن لذت می‌برند یکسان است.

همان ضیافت. اینکه در اینجا به ۴۰۰۰ نفر غذا داده می‌شود نشان می‌دهد که غیریهودیان خرده نانی دریافت نمی‌کنند. آنها هنوز غذای کامل را دریافت می‌کنند.

و بنابراین، من فکر می‌کنم مارک عمداً این را شروع کرده است. نکته آخر قبل از اینکه کمی استراحت کنیم، این است که می‌خواهم به مرقس ۸:۱ تا ۱۳ نگاهی بیندازم. جالب است، این خیلی ناگهانی است.

بنابراین، او با شاگردانش سوار قایق شد تا به منطقه دیگری برود، و ناگهان همه ما از جا پریدیم. فریسیان آمدند و شروع به زیر سوال بردن عیسی کردند. بنابراین فریسیان در این برهه غایب بودند، اما اکنون ناگهان دوباره به صحنه بازگشته‌اند تا او را آزمایش کنند.

از او نشانه‌ای از آسمان خواستند. او آهی عمیق کشید و گفت: «چرا این نسل نشانه‌ای می‌خواهد؟ به شما می‌گویم، هیچ نشانه‌ای به آنها داده نخواهد شد.» سپس آنها را ترک کرد، دوباره سوار قایق شد و به آن سوی دریاچه رفت.

می‌خواهم در این مورد فکر کنم. مطمئن شوم که از نظر جغرافیایی، و شاید نمادین، ما این حرکت را درک می‌کنیم. ما سرزمین‌های غیریهودی را ترک کرده‌ایم، جایی که این پذیرش مثبت واقعی وجود داشته است.

نشانه‌هایی از نافرمانی وجود داشته است. ما نشانه‌هایی از نافرمانی را دیده‌ایم وقتی که او به آنها می‌گوید ساکت باشند، و آنها ساکت نمی‌شوند. اما این پذیرش بزرگ، زن فینیقی سوری، غذا دادن به ۴۰۰۰ نفر وجود داشته است.

و سپس، همانطور که به عقب برمی‌گردیم، متوجه تمایز شدید بین پذیرش غیریهودیان، پذیرش مثبت و فریسیان می‌شویم. فریسیان بازی کردند، و البته، تا الان، ما در مورد فریسیان چه می‌دانیم؟ فریسیان علاقه‌ای به یادگیری واقعی از عیسی ندارند. قبلاً بر اساس احیای مرد با دست خشک شده به ما گفته شده است که فریسیان با هیرودیان همراه شده بودند و به دنبال کشتن عیسی هستند.

بنابراین، دو طرف کاملاً از هم متمایز بوده‌اند. اما وقتی اینجا می‌بینیم که آنها برای زیر سوال بردن او به صحنه برمی‌گردند، که زیاد دیده‌ایم، برای آزمایش او، به یاد داشته باشید که آزمایش اینجا این ایده را دارد که سعی کنند عیسی را پیدا کنند، سعی می‌کنند موقعیتی ایجاد کنند که در آن عیسی شکست بخورد، جایی که عیسی متزلزل شود. آنها به دنبال خنثی کردن او هستند.

و بنابراین، آنها برای آزمایش او آمدند و از او نشانه‌ای آسمانی خواستند. طنز ماجرا در اینجا کاملاً قابل درک است. آنها از خدا نشانه‌ای آسمانی می‌خواهند.

به عبارت دیگر، این ایده نشانه‌ای از آسمان، احتمالاً راه دیگری برای بیان مدرک یا چیزی از جانب خدا وجود دارد که هویت یا آنچه را که می‌گویید، تأیید کند. آنها به دنبال مدرکی هستند که در عهد عتیق غیرمعمول نیست که شخصیت‌های بزرگ خدا، که موسی نمونه اصلی آن است، با چنین نشانه‌هایی همراه باشند. بنابراین، این ایده که نشانه‌ای همراه عیسی باشد، وحشتناک یا تحقیرآمیز نیست.

در واقع، عیسی نشانه‌های شگفت‌انگیزی انجام داده است که نشان می‌دهد او کیست. معجزات او گواهی بر اقتدار او بوده‌اند. او معجزات خود را با اقتدار خود در بخشش گناهان، که فقط خدا می‌تواند انجام دهد. با اقتدار خود در درک نیت روز سبت، با اقتدار خود بر خلقت، و با آرام کردن طوفان مرتبط کرده است.

باز هم، آن کارهایی که فقط خدا می‌تواند انجام دهد. به نظر من مشکل اینجا است که چرا نشانه‌های تأییدکننده به عنوان شواهدی از حضور خدا غیرمعمول نیستند. آنها نباید به عنوان مدرک قطعی در نظر گرفته شوند.

خود تثنیه ۱۳ در مورد فریب خوردن توسط نشانه‌هایی که پیامبران دروغین انجام می‌دهند هشدار می‌دهد. اثبات یک پیامبر، پیامبر حقیقی، این است که آنچه می‌گوید به وقوع می‌پیوندد. و همچنین، به طور کلی، شما گاهی اوقات یک استثنا دارید که مثلاً در آن، اشعیا به پادشاه آحاز می‌گوید که از خدا نشانه‌ای بخواهد.

اما در بیشتر موارد، درخواست امضا ممنوع است. فکر می‌کنم در این تصویر، این ایده آزمایش، این ایده درخواست نشانه برای تأیید مدرک، به سختی قابل تشخیص نیست. فکر می‌کنم در میان همه اینها، تثنیه ۶، خروج ۱۷ و آنچه در ماسا اتفاق افتاد را می‌شنوم.

بنی‌اسرائیل از خدا خواستند کاری انجام دهد تا گواهی بر رابطه‌ی عهدی خود باشد. در واقع، در روایت وسوسه، به عنوان مثال به روایت وسوسه در متی فکر کنید، وقتی عیسی در وسوسه پاسخ می‌دهد که خداوند، خدای خود را آزمایش نکنید. آن گواه، آن صحنه‌ای بود که شیطان سعی داشت عیسی را وادار کند تا خدا را وادار به انجام کاری کند، از بالای معبد بپرد زیرا خدا قول داده است که فرشتگان را برای محافظت از شما بفرستد.

او سعی داشت عیسی را وادار کند که اگر بخواهید، خدا را وادار به عمل به وعده‌اش کند. بنابراین، این ایده وجود دارد که شواهدی از حضور خدا را در این اسرائیل نافرمان نشان دهد. در واقع، من فکر می‌کنم این اشارات حتی به فریاد تبدیل می‌شوند، اگر بخواهید، در این، در پاسخ عیسی

او آهی عمیق کشید و گفت، چرا این نسل از او نشانه‌ای می‌خواهد؟ خب، این نسل در شرایط بیابان است؛ اگر ما در مورد بنی‌اسرائیل صحبت کنیم، منظورمان اسرائیل نافرمان در بیابان است. منظورم این است که موسی از این نسل منحرف و فاسد صحبت می‌کند. و بنابراین، ما اینجا عیسی را داریم که این زبان را در مورد این نسل به کار می‌برد، کاری که او قبلاً انجام داده است.

او پیش از این در انجیل مرقس با فریسیان رفتار کرده و آنها را با بنی‌اسرائیل نافرمان مرتبط دانسته است. بنابراین، ما این نسل را داریم که در حال آزمایش زبان است و فکر می‌کنم مرقس بر طنز ماجرا تأکید می‌کند. اینکه آنچه تازه اتفاق افتاده، اطعام در بیابان بوده است. دو اطعام، ۵۰۰۰ نفر و ۴۰۰۰ نفر.

تغذیه معجزه‌آسا، منّا، می‌دانید، داستان خروج. منظورم این است که از نظر زبان عهد عتیق، چه مقدار بیشتر از آنچه که قبلاً ارائه شده است، به نشانه‌ای از آسمان نیاز است؟ و بنابراین، وقتی عیسی از این نسل صحبت می‌کند که درخواست نشانه می‌کند، به شما می‌گویم، هیچ نشانه‌ای به آنها داده نخواهد شد. این اعلام عدم وجود نشانه، اما به معنای هیچ مدرکی مبنی بر اصالت الهی نیست، می‌دانید، معجزات یا رویدادهای تأییدکننده داده خواهند شد.

زیرا نشانه‌های زیادی داده شده است و البته نشانه‌های دیگری نیز در انتظار خواهند بود. اما این نسل قادر نخواهد بود هیچ یک از اینها را به عنوان نشانه‌ای موثق ببیند. اینکه این گفته هیچ نشانه‌ای ارائه نمی‌دهد، مربوط به خود رویداد نیست، بلکه مربوط به برداشت از آن است.

اینکه این زبان قضاوت است. زبان قضاوتی که با آنچه عیسی در مورد رهبران مذهبی در مورد سخت شدن داشتن چشم اما ندیدن گفته است، مطابقت دارد. در جلسه بعدی با مرقس ۸ ادامه خواهیم داد.

متشکرم.

من دکتر مارک جنینگز هستم و در حال تدریس در مورد انجیل مرقس. این جلسه سیزدهم در مورد مرقس

زن فینیقی سوری، ۴۰۰۰ است، ۸:۱۳-۷:۲۴.